



## گفت و گوی «جوان» با برادر شهید هادی کنعانی از شهدای فراجا مردانه برای ارزش‌ها ایستادگی کرد و شهید شد

صغری خیل فرهنگ

روایت از برادر برایش سخت بود. دل‌تنگی‌هایش خیر از فرقت دیرینه‌شان می‌داد، اما به رسم همان ارادتش به خون شهدای راهی سیره و سبک زندگی برادرش شد. برادرانه‌های نعمت‌الله کنعانی را از میان اشک‌ها و بغض‌هایش شنیدیم. او از مرد غیور خوزستانی روایت‌های زیادی داشت. از شجاعتش در میان معرکه، از بصیرتش در فرماندهی، از دلسوزی و مهری که به خانواده و اطرافیان داشت و از شهادتش که در نهایت مظلومیت نصیبش شد. سرهنگ کنعانی رئیس اطلاعات کارون، بعد از مجاهدت‌های فراوان در تاریخ ۲۸ آبان ۱۴۰۰ در حین انجام مأموریت به شهادت رسید. عشق او به مردان جبهه مقاومت و شهدای مدافع حرم بهانه‌ای شد تا در قطعه شهدای بهشت آباد در کنار مزار شهید مدافع حرم سردار تقوی آرام بگیرد و به خاک سپرده شود. آنچه در پی می‌خوانید واگویی‌های برادرانه نعمت‌الله کنعانی از شهید مدافع امنیت فراجا هادی کنعانی است.

از کارگری و بنايي تا خدمت در نظام

هادی کنعانی متولد ۲۹ آذر ۱۳۶۰ در استان خوزستان شهرستان آبادان در خانواده‌ای کاملاً متدین و پرجمعیت با هفت خواهر و دو برادر متولد شد. برادر شهید می‌گوید: «او کوچک‌ترین عضو خانواده بود، دوران نوجوانی را با دوستانش و اوقات فراغت را در مسجد محله سپری کرد.

پدر حافظ و قاری قرآن و همچنین مؤذن مسجد محل بود. هادی هم به تبعیت از پدر و محیط مذهبی خانه با اعتقادات دینی پرورش پیدا کرد. او در دبیرستان رشته فیزیک را انتخاب کرد.

در نوجوانی و جوانی هم از آن دست اشخاصی بود که روی پای خودش ایستاد و کار کرد تازه‌پنه‌هایش باری بر دوش خانواده نباشد.

بنایی، کارگری جزو کارهایی بود که هادی تابستان‌ها انجام می‌داد تا بتواند پاییز و زمستان به درس‌هایش برسد.

برادر فوق‌دیپلم ریاضی فیزیک را کسب کرد و بعد از سربازی به خاطر علاقه‌ای که به خدمت در نظام داشت

جدول

اکثر کلاتری‌های استان خدمت کرد. بنا به گفته‌های دوستان و همکارانش در شهر یا منطقه‌ای که خدمت می‌کردند برای مردم آن منطقه دلسوزی پدرانه‌ای داشت. در برخی مناطق که کلاتری در حال ساخت بود یا به پای کارگران کار می‌کرد. ایشان خیلی مهربان و در عین حال مصمم و قاطع بود و همیشه تمام تلاشش را می‌کرد که حق هیچ احدی ضایع نشود.

بسیجی فعال و دفاع از حرم

برادر شهید در ادامه می‌گوید: «هادی یک‌بسیجی فعال بود. فرقی نمی‌کرد آبادان باشد یا اهواز تا زمانی که در اهواز بودیم، در حوزه‌های بسیج فعالیت می‌کرد. وقتی به شهادت رسید فرمانده سپاه گفت ما شهید هادی کنعانی را به عنوان یک بسیجی می‌شناختیم. رابطه خوبی با بچه‌های بسیج داشت. نیروهای مسلح برایش فرقی نداشت، چه سپاه یا بسیج یا نیروی انتظامی باشد برای همه‌شان دلسوزی می‌کرد.

وقتی بحث مدافعان حرم و جبهه مقاومت پیش می‌آمد، او اعلام آمادگی می‌کرد، اما مساعداً حضور در جمع مدافعان حرم را نداشت و ماند برای تأمین امنیت کشور که به فرموده حاج قاسم؛ کل جمهوری اسلامی حرم است.»

به استقبال شهادت رفت...

مگر می‌شود در لباس رزم و جهاد باشی و به فکر شهادت نباشی. دو ماه قبل از شهادت هادی، یکی از همکاران او به شهادت رسید. به دیدارش رفتم در خانه نشسته بودم و با گریه می‌گفت: «خوش به حالش، نیروی من بود. او شهید شد و من ماندم. خدا او را خواست و برد.»

هادی چند مرتبه در طی مأموریت‌ها جانباخته شده بود. ترس نداشت و در وسط میدان بود. در درگیری و بحث کم‌آبی اهواز به میان مردم می‌رفت و بسا آنها صحبت می‌کرد و سعی در حفظ امنیت مردم داشت.

وقتی فیلم‌های اقداماتش را می‌بینم از تل‌به‌تل به داشتن چنین برادری افتخار می‌کنم. برادری که همه زندگی‌ام بود. او به میان کشاورزان و باغداران می‌رفت، با آنها نشست و برخاست می‌کرد و مشکلاتشان را می‌شنید و در میان اقشار مختلف مردم حضور داشت.

به خاطر شرایط کاری بارها توصیه می‌کردیم که مراقب خودت باش. اما هادی می‌گفت من از مرگ هراسی ندارم. من به استقبال شهادت می‌روم.

خبری که دلمان را لرزاند

بعضی خبرها هیچ‌وقت از یاد و خاطرهای پاک نمی‌شود. مانند شنیدن خبر مجروحیت و شهادت برادری که همیشه پشت و پناحت بود. برادر شهید می‌گوید: «شب قبل از شهادتش به مغازه‌ام آمد. کمی با هم صحبت کردیم و از من خواست اگر کاری دارم و به چیزی نیاز داشته باشم با او بگویم. از او دعوت کردم به خانه ما بیایم، اما گفت می‌خواهم چند ساعتی تنها باشم. از هم جداخافظی کردیم و او رفت و فردای همان روز خبر مجروحیت و شهادتش را شنیدم. روز جمعه بود و من در محل کارم بودم. روزی دو سه مرتبه با هم تماس می‌گرفتم و از احوال هم با خبر می‌شدیم. آن روز من تماسی با او نگرفتم، گفتیم روز جمعه است احتمالاً خواب باشد، ساعت ۱۱ با او تماس گرفتم.

ساعت ۱۱ پسر عمویی‌ام با من تماس گرفت و گفت حاجی تیر خورده یکی از همکارانش تماس گرفته و اینطور گفته است. خبری که دلمان را لرزاند. من گفتم چه اتفاقی افتاده هر چه با گوشی‌اش تماس گرفتم، جواب نداد و خاموش بود. بسا همکارانش تماس گرفتیم و گفتیم جریان چیست؟ گفتند چیزی نیست، هادی تیر خورده، از محل کار بیرون آمدم و خودم را به بیمارستان رساندم که ساعت ۱۲ شب به شهادت رسید.»

تعییب و گریز سارق

نحوه شهادت هادی کنعانی را از زبان همکارانش می‌شنویم. روز جمعه هادی سرای انجام کارهای عقب افتاده‌اش به محل کارش می‌رود. ساعت حدود هشت و نیم صبح با او تماس گرفته و گفته بودند که سارقین مسلح وارد حوزه استحفاظی شما شده‌اند و ما برای اینکه آنها را دستگیر کنیم، به کمک شما نیاز داریم چون منطقه را به خوبی می‌شناسید و می‌توانید ما را راهنمایی کنید.

هادی اعلام آمادگی می‌کند و با



دادن احترام به شهید هادی کنعانی

همکارانش به مأموریت اعزام می‌شود. او تیم را تنظیم می‌کند و بعد از تعقیب و گریز به منزل سارق مسلح می‌رسند. ایشان منزل مورد نظر را محاصره می‌کنند. هادی از سارقین می‌خواهد که تسلیم شوند، اما آنها تسلیم نمی‌شوند و همچنان مقاومت می‌کنند.



هادی اعلام آمادگی می‌کند و با همکارانش به مأموریت اعزام می‌شود. او تیم را تنظیم می‌کند و بعد از تعقیب و گریز به منزل سارق مسلح می‌رسند و منزل مورد نظر را محاصره می‌کنند. هادی از سارقان می‌خواهد که تسلیم شوند، اما آنها همچنان مقاومت می‌کنند. هادی و نیروها وارد خانه می‌شوند و با سارقان مسلح می‌جنگند. هادی در جریان این درگیری کشته می‌شود.

همچنان مقاومت می‌کنند. هادی و نیروها وارد خانه می‌شوند. ابتدا خودش وارد خانه می‌شود که متأسفانه از پشت در به ایشان شلیک می‌کنند و تیر به پا و صورت او اصابت می‌کند.



همزمان با شهید هادی کنعانی

از ولایت تا شهادت

حرف‌هایمان به روحیات و خلیقات شهید می‌رسد، می‌خواهم از ویژگی‌های اخلاقی برادر بگویم. بسا بغض‌هایی که گاهی حرف‌هایمان را به سکوت می‌کشاند، پاسخ می‌دهد و می‌گوید: «هادی ارادت زیادی به ولایت فقیه و حضرت آقا داشت. صحبت‌ها و سخنرانی‌های ایشان را با جان و دل گوش می‌کرد. تصاویر رهبری را در گوشی‌اش ذخیره کرده بود. بعد از شهادت سردار سلیمانی تمامی



هادی یک بسیجی فعال بود. فرقی نمی‌کرد آبادان باشد یا اهواز. تا زمانی که در اهواز بودیم، در حوزه‌های بسیج فعالیت می‌کرد. وقتی به شهادت رسید، فرمانده سپاه گفت ما شهید هادی کنعانی را به عنوان یک بسیجی می‌شناختیم. رابطه خوبی با بچه‌های بسیج داشت. وقتی بحث مدافعان حرم و جبهه مقاومت پیش می‌آمد او اعلام آمادگی می‌کرد، اما سعادت حضور در جمع مدافعان حرم را نداشت

عکس‌هایش را در گوشی ذخیره کرده بود. شهدا را باور داشت و همین اعتقادات او را به شهادت رساند.

با قرآن الفت خاصی داشت. ماه مبارک رمضان در محل کارش جلسات قرآن می‌گذاشت. قبل از اینکه شروع به کار کند، ساعت هفت و نیم همکاران را جمع می‌کرد، قرآن می‌خواندند. من خودم یکبار که کار داشتیم و همراهش رفتم، گفت اول جلسه قرآن را برگزار و بعد کار را شروع کنیم.

یکی از شاخص‌ترین خصوصیات برادرم احترام زیادی بود که نسبت به پدر و مادرم داشت. هادی تازه جانشین کلاتری شده بود. پدرم حال مساعدی نداشت. دکتر بیمارستان به ما گفت شما می‌توانید پدرتان را ببرید. چون ما کاری نمی‌توانیم برایشان انجام بدهیم. پدر را به خانه آوردیم. بعد از دو روز هادی با یک ساک لباس به خانه پدر آمد.

گفتیم «هادی چي شده؟ گفت به خاطر پدرم چهار ماه مرخصی گرفتم تا او را خوب نکنم، نمی‌روم.»

می‌دانستیم به سختی مرخصی گرفته است. به مسئولان گفته بود باید برای خدمتگاری پدرم بروم. هادی به مادر و خواهرانم گفته بود شما اصلاً به پدر دست نزنید، چون روی تخت خوابیده بود. هادی او را بلند می‌کرد، می‌گفت همه کارهای پدر را به تنهایی انجام می‌داد تا اینکه بعد از سه ماه پدرم سلامتی‌اش را به دست آورد. او را همراه خود به مسجد می‌برد و می‌آورد

آقدر به پدرم خدمت کرد تا اینکه او سر حال شد. پدرم سال‌ها بعد به رحمت خدا رفت و بعد از پدر او کنار مادر بود. مادر را سوار ماشینش می‌کرد و می‌گفت پیش کدام یک دخترهایت می‌خواهی بروی. قبل از شهادتش مادرم را با ویلچر به آبادان برده بود. تمام آنجا رگشته بودند. محله‌ای که درس خوانده بودیم، منزلی که در آن بزرگ شده بودیم، مسجدی که پدرم در آن جلسات قرآن داشت. وقتی آمد بعد از سه روز به شهادت رسید.

همیشه چهره ششایی داشت و می‌خندید، یعنی ما ندیدیم یک روز ناراحت باشد. زندگی ساده‌ای داشت. بعد از شهادتش وقتی همکاران و دوستانش آمدند و خانه و زندگی‌اش را دیدند، باور نمی‌کردند کسی که چنین مسئولیت‌های مهمی دارد اینگونه ساده زیست باشد.

من شاهد بودم هادی حقوقش را به سه قسمت تقسیم می‌کرد؛ یک قسمت برای خرج خانه، یک قسمت برای کارهای ضروری و یک قسمت هم برای کمک کردن به افراد نیازمند.

زمانی که رئیس کلاتری هنگو بود با دوستانش مؤسسه خیریه تأسیس کرد و ماه به ماه از همکارانش پول جمع می‌کرد. چون منطقه‌ای که هادی در آنجا رئیس کلاتری بود، منطقه‌ای محروم بود.

با پول‌های جمع شده، خواروبار یا وسیله‌برقی مانند کولر و یخچال تهیه می‌کرد و به نیازمندان می‌رساند. اخلاق، مهربانی و مسئولیت‌پذیری‌اش در میان همکاران یازند بود. خیلی حواسش به نیروها و سربازانش بود. فرمانده‌ای در خط بود و خودش وارد معرکه می‌شد. جرئت و شجاعت زیادی داشت.

قانون برایش در اولویت بود. مسئولیت‌هایش را به خوبی انجام می‌داد. هادی با همه خوب بود، غرور نداشت. با وجود تمام مسئولیت‌هایی که بر عهده داشت، هیچ‌گاه مغرور نشد و وظایفش را به نحو احسن انجام می‌داد.

به‌حق باید بگویم که برادرم همینقدر مردانه در کنار همه ارزش‌های نظام ایستاد و شهید شد.»

طراحی: علیرضا سجادی فر | شماره ۶۸۹۱

		۱		۳	۶
	۲		۷	۴	
	۵	۳	۶	۹	
			۵	۶	
				۷	۴
۷	۶			۹	
۹		۸			
		۶	۱	۴	
				۲	۵

### جدول سودوکو

ارقام تا ۹ تا بطوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه‌درسه فقط یک‌بار به کار روند.

### جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۶۸۹۰

ا	و	ا	ب	ا	۷	س	ا	د
۷	ب	ا	د	ا	س	ا	ا	و
س	ا	ا	ا	و	۷	ا	ب	
ب	ا	۷	ا	ا	د	و	س	ا
د	ا	و	س	ب	ا	۷	ا	
ا	ا	س	۷	و	ا	ب	د	
ا	۷	ب	ا	س	ا	د	و	ا
و	ا	د	ا	۷	ب	ا	س	د
ا	س	ا	ا	و	د	ا	ب	۷

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	ا	ر	ع	ل	ش	ا	ا	ا	د	ل	ک	ش	ا	ش
۲	ا	م	ا	س	م	د	م	ن	د	ن	س	ی	س	ی
۳	ا	ا	ا	ا	ر	ب	ر	ب	ر	ب	ر	ب	ر	ب
۴	ا	س	ا	ر	ز	ن	س	ا	ن	ه	ن	س	ا	ن
۵	م	و	م	ا	ا	و	س	ی	س	د	ب	ل	ب	ل
۶	ش	و	ف	و	ا	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ا
۷	ا	م	ی	م	ی	ر	ب	ا	ع	ر	د	ل	د	ل
۸	د	و	ا	د	ب	س	س	س	س	ا	ا	ا	ا	ا
۹	و	ف	ی	و	ش	ت	م	ا	م	ل	ب	ب	ب	ب
۱۰	ا	ب	ر	و	س	ی	ا	ت	ف	ق	ی	ق	ی	ق
۱۱	ا	م	ر	م	م	ع	م	ع	خ	ب	ب	ب	ب	ب
۱۲	ا	ب	ر	م	م	ر	ز	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
۱۳	ا	ر	د	ی	ر	و	ی	ک	س	ر	ر	ر	ر	ر
۱۴	ب	ی	ک	ا	ن	م	ا	ن	ج	ی	ک	ی	ک	ی

### از راست به چپ

- ۱- پدر علم نجوم- از اماکن مذهبی قم - ۲- بلندترین کوه دنیا- خاندان اردشیر بابکان - تیسر پیکاندار
- ۳- منسوب به دام- اصلاح عکس- سوغات گجرات - ۴- سرکه- وال - حرف دهن کجی- دور - ۵- ضمیر متصل دوم شخص جمع- جنین - واحد تولید صدا - ۶- فرمانبردار - هوش - نخ‌های عرض پارچه - ۷- به مجموعه‌ای از اطلاعات با ساختار منظم و سامانمند گفته می‌شود- عدد روستا- نوعی سفر زیارتی- بز کوهی
- ۸- دستی- سرازیری - چینه دیوار- از درختان جنگل‌های شمال - ۹- مادر لبر- گرداگرد و حوالی- بوستان - ۱۰- تزویر - گماشتن- آبرو و حیثیت - ۱۱- صفت زالو- جوان - کشتی تفریحی - ۱۲- میوه هندی - تصدیق انگلیسی- از ابزار خیاطی - عدد منفی - ۱۳- نوشیدنی گرم- ایمان - ساکن و بی تحرک
- ۱۴- اسم آذری- از مراکز استانی- نوعی انگور - ۱۵- پابر جا و مستقر گشتن- هم‌نشین

### از بالا به پایین

- ۱- ویتامین جدولی - مظلوم - همراه پیچ - ۲- رودی در ایتالیا- کشور نوشابه- ندا دهنده - ۳- از القاب فرنگی- معامله بی خطر - فنی در کشتی - ۴- رسانه نشده - همراه ناله - وصله - چله کمان - ۵- زمینه‌سازی - کلاهبردار - حرکت هوا - ۶- شهری در آلمان - صومعه - داد و فریاد - ۷- چاشنی ساندویچ- از درجات ارتشی - تجارت؛ مایخولیا - ۸- همسایه - چه وقت - دهانه رود - استخوان پا - ۹- قرضی برای کوتاه مدت- آسمان غرنیه - چوب خوشبو - ۱۰- سرمد - اسباب خانه - شهری نزدیک اردبیل - ۱۱- خلق و خو- منقذی شده- ناگزیر - ۱۲- پادشاه بزرگ- زن همسر از دست داده- ستون بدن - آحاد - ۱۳- عبادت کردن- تیرانداز- سارق - ۱۴- رایانامه- قافله- تنوع - ۱۵- جنگ - ناامید و از رده خاطر - دریا